

■ خاطرات سفر ایران  
 ■ تألیف: ژولین دوروشکوار  
 ■ ترجمه: مهراں توکلی  
 ■ ناشر: نشرنی، تهران،  
 چاپ اول، ۱۳۷۸  
 ■ ۹۵۰ تومان، ۲۱۶ صفحه.

● احمد کامرانی فر

در گذار تاریخی اروپا از سد‌های میانه به‌روزگار جدید و آن هنگام که ترکان عثمانی گلوگاه سوداگری اروپاییان یعنی بخش انتهایی جاده معروف ابریشم را در دست گرفته بودند به یکباره همه نگاهها به سوی ایران جلب شد تا مگر با گشودن جبهه‌های از خاور، کابوس وحشتناک سیطره ترکان بر همه اروپا به رویایی خیال‌انگیز و دلپذیر تبدیل گردد. برای جامعه‌پوشاندن به این آرزو بود که بتدریج فرستادگان اروپایی رو به سوی خاور آوردند تا با هر کسی که گوی زمامداری را از دیگران ربوده بود بر سر چند و چون پیوندشان به گفت و گو نشینند هر چند که بیشترشان نیز با ناکامی روبرو می‌شدند و آنچنان که باید نمی‌توانستند به آرزوهای از پیش تعیین شده دست یازند. اما آنچه از این دیدارها و سیاحتها برجای ماند از یک سو آشنایی ژرف مردم باختر از خاور بود که به یاری یادبودها و بعدها یادداشت‌های مسافران و فرستادگان به خاور رخ نمود. و خط بطلانی بود بر آنچه تا آن هنگام در بیکر داستان‌های خیالی و افسانه‌ها از خاور و مردمانش در اندیشه اروپاییان جای داشت که این کمترین بهره باختر زمین از اعزاز افراد و هیاتهای گوناگونش بود. از دیگر سو این یادبودها و سفرنامه‌ها امروزه به منابع پرارزشی برای بازسازی و بازنگری تاریخ پر نشیب و فراز کشورهای تبدیل شده که هر یک از اروپاییان به نوعی با سرزمین آنها پیوندی برقرار و یا از آن گذر نموده‌اند که این هم کمترین بهره و نصیب خاور زمین از حضور گیتی نوردان باختری با انگیزه‌های گوناگونشان می‌باشد.

ایران به جهت جایگاه جغرافیایی ویژه خود و بنا به دلایل گوناگون دیگر که از جمله مهمترین آن میتوانست همسایگی با ترکان عثمانی باشد بیشترین نگاهها را از سوی اروپاییان به خود جلب نمود. افراد گوناگون با ماموریت‌های مختلف رو به سوی مراکز فرمانروایی در ایران می‌نهادند تا از نیروی ایرانیان برای رویارویی با قدرتهای مختلفی که اروپا را بیم می‌داد، سود برند. زمانی بر ضد ممالیک و زمانی هم بر ضد ترکان عثمانی. ورود هیات‌های سیاسی، بازرگانی باختری برای گشودن باب روابط با ایران مشخصا از ایام چیرگی مغولان بر بخش بیشتر خاور و بویژه ایران آغاز گشت و نماینده این حرکت نیز مارکوپولو و ماموریت ویژه‌اش به‌خبرار قویبلای بود. با قدرت گرفتن ایلخانان در ایران آمد و شد اروپاییان به دربار آنان برای بهره بردن از نیروی مغول در نبرد با ممالیک و گسترش روابط بازرگانی دو چندان گردید. با فروپاشی دولت ایلخانان و شکل‌گیری روزگارتوت تا روی کار آمدن صفویان این روند در ایامی چند دچار درنگ گردید. با برپایی دولت صفوی به‌سال ۹۰۷ هـ. ق به پاینداری شاه اسماعیل در ایران که با اعلام رسمیت آیین تشیع یعنی تعارض آشکار با عثمانی زمینهای گسترش روابط ایران و اروپا نوجندان گردید و فرستادگان باختر زمین به ایران روان گردیدند این گروهها طیفهای گوناگونی همچون ماموران سیاسی، بازرگانان، ماجرا جویان، مبلغین مذهبی و... را شامل می‌شد.

اوج حضور اروپاییان در ایران عصر صفوی روزگار فرمانروایی شاه عباس اول است که استواری و نیرومندی دولت ایران برای دولت‌های باختر زمین مسجل شده بود. حضور گسترده اروپاییان در این روزگار و تلاطم آن در زمان جانشینان شاه عباس اول که روند آن کم و بیش تا فروپاشی دولت صفویه بنست افغانه (۱۱۳۶ هـ. ق) ادامه یافته ایران را به عرصه‌ای مبدل ساخت که هر یک از دولت‌ها و هیات‌های خارجی به دنبال کالایی پر ارزش خود و منافعی بود لیکن در اینجا قصد بررسی بیشتر در این زمینه را نداریم. از فرو پاشی صفویه تا روی کار آمدن ترکمن‌های قاجار فترتی دیگر در سفر اروپاییان به ایران به شمار می‌آید هر چند به هنگام دولت مستعجل نادر شاه افشار و ایام آرامش چیرگی کریم‌خان زند اروپاییان

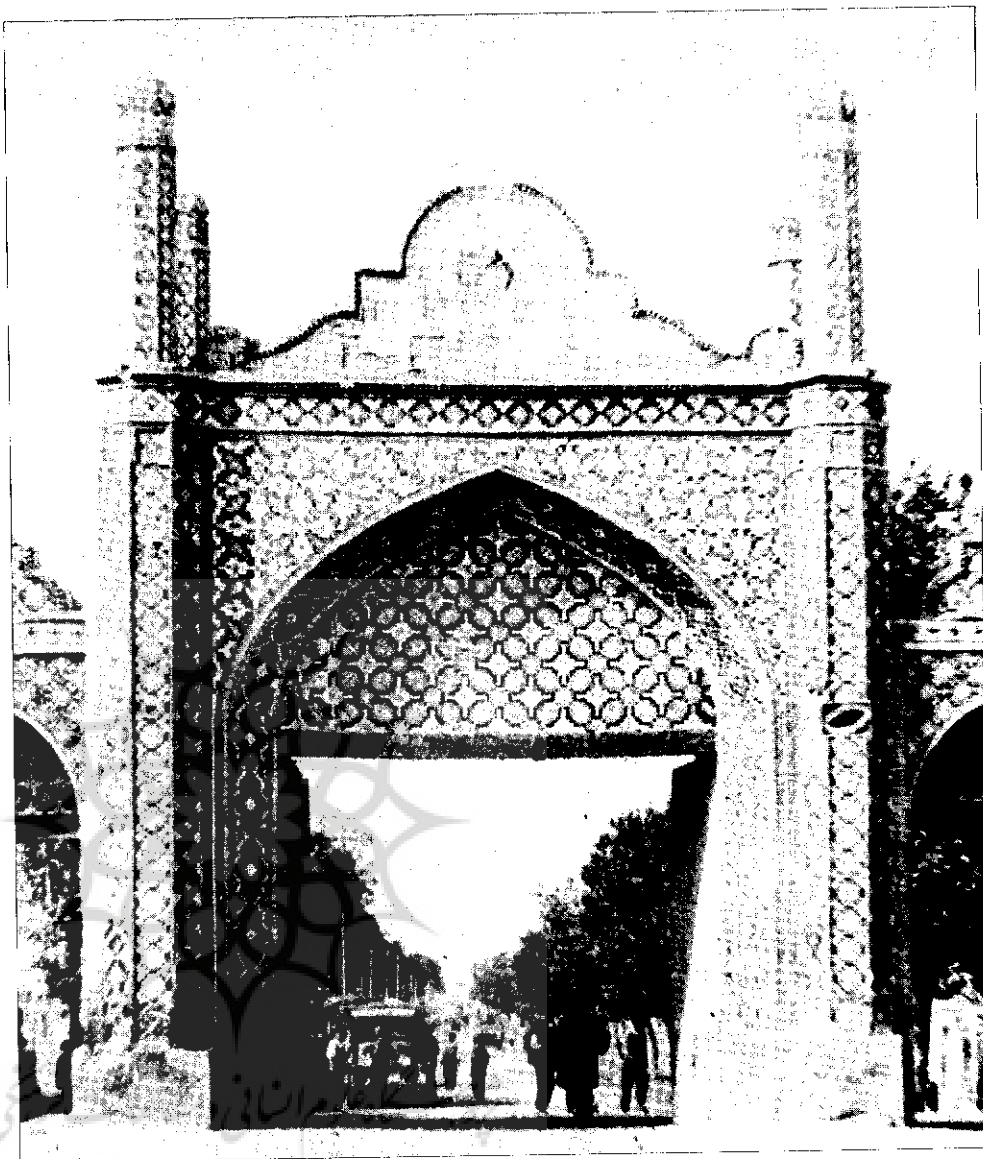
# سفر در ایران عصر ناصری با خاطرات کنت روششوار

◀ شهرهای عمده‌ای چون تبریز، زنجان، قزوین، تهران، همدان، بروجرد، اصفهان، یزد، کرمان، بندرعباس، لارو شیراز از سوی این دیپلمات فرانسوی عصر ناصری در مدت شش سال اقامتش در ایران مورد بازدید قرار گرفته است.

◀ برای کسانی که بخواهند ایران عصر ناصری را به نقد و بررسی نشینند، مطالعه فصول بیست و پنج گانه این سفرنامه آگاهی‌های با ارزشی را در اختیار آنان قرار می‌دهد که جای آنها در اغلب کتب تاریخی مربوط به آن ایام خالی است.

◀ روششوار نیز مانند هم‌تایان دیگر خودتوانسته در میان توده مردم راه یابد و روح ایرانی را آنچنان که باید و شاید درک نماید و این البته ایراد بر او نیست که پیچیدگی ساختار جامعه و تاریخ ایران چنین اقتضا می‌نماید و جز ایرانی نمی‌تواند آنچنان که باید به این رمز و راز هزار توی راه یابد.

→  
تهران  
دروازه دوشان تپه  
دوره قاجار



آگاهی او از ایران و آشنایی با زبان فارسی و منابعی که نویسنده آگاهی‌های خود را از آنان گرفته از جمله مواردی است که می‌بایست مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد. اگر چه شمار دقیق سفرنامه‌هایی که بیگانگان درباره ایران نگاشته‌اند مشخص نیست اما یقیناً شمار آنها به صدها می‌رسد که از این تعداد البته شمار اندکی به فارسی برگردانده شده است در میان بیگانگانی که در ایران روزگار قاجار دست به نگارش سفرنامه زدند شاید بارزترین و مستندترین آنها بدست مامورین جای‌گرفته در سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌ها و کنسولگری‌ها به رشته تحریر در آمده باشد. این افراد به جهت پیشه خود که به نوعی جاسوسی و جمع‌آوری آگاهی برای دولت‌های متبوعه خودشان باشد ناچار بودند دقیق‌ترین و صحیح‌ترین آگاهی‌های لازم را داشته باشند.

از جمله کسانی که در هیات مامورین سیاسی چندسالی را در ایران روزگار ناصری به سرآوردند کنت ژولین دورو شمشور است که در این نوشتار برآنیم از زبان این دیپلمات فرانسوی و از لایلای یادوندهای او که برای اولین بار به فارسی برگردانده و چاپ شده است دورنمایی از ایران آن ایام را در ذهن مجسم نماییم. دورنمایی که با دقت و تیزی یکی دیپلمات جامعه و حکومت ایران روزگار ناصری را به تصویر کشیده شده است.

سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه به همراه نمایندگی‌ها و کنسولگری‌های این دولت‌ها در تهران و دیگر شهرهای برجسته ایران به یکی از سرخ‌های سیاست ایران تبدیل شدند. کوششهای گسترده و حضور نیرومند این مکان‌ها همه را هراسناک نمود و آثاری را که در پی‌پی‌موند سریع طریق قدرت بودند مفتون. چرا که پیوند بایکی از این مراکز تضمین‌کننده آینمائی روشن برای حمایت شونگان بود. هیاهوی حضور هیات‌های گوناگون و رنگارنگ‌بخشترین با فروپاشی فرمانروایی قاجاریه فرو نشست و از آن پس روابطی دست کم برابر جایگزین گردید. آنچه از این کاروان باقی ماند همان آتش برجای مانده بر منزل یعنی سفرنامه‌هایی است به قلم گیتی نوردان اهل ذوق که سعی در شناساندن ایران به باختریان داشته‌اند. هر یک از آنان ایامی چند را در میان ایرانیان زیست‌اند و از ظن خود یار آنان شده‌اند و هر یک گوشه‌هایی از روش، منش، آیین‌ها و باورها، تاریخ جغرافیه، حکومت و سایر جنبه‌ها و جلوه‌های حیات مردم و دولت را در ایران به تصویر کشیده‌اند. پژوهشگر و مورخ امروزی نمی‌تواند بی نیاز از آگاهی‌هایی باشد که در این سفرنامه‌ها نهفته است. البته ناگفته پیداست نوعی نقد در ماهیت سفرنامه‌ها و سفرنامه نویسنده‌ها پیش از به کار بردن آگاهی‌های آنان در یک پژوهش تاریخی گریزناپذیر است که در این راستا شناختن شخص نویسنده، ماهیت سفر او، میزان

رو به ایران نهند که سفرنامه‌هایی نیز از آنان باقی است. در روزگار فرمانروایی قاجاریه بار دیگر بیشترین نگاه‌های اروپاییان به سوی ایران جلب شد. چرا که ایران بدون آنکه خود خواسته باشد در مدار سیاست‌های جهانی و رقابت‌های موجود میان دول نیرومند قرار گرفته بود. این نگاه نه آن نگاهی بود که به ایران عصر صفوی می‌شد. این نوع نگاه‌ها را میتوان در سفرنامه‌های این روزگار دید. بار دیگر افراد گوناگون با ماموریت‌های مختلف روانه ایران شدند که البته متأسفانه باید گفت بیشترشان این بار کامیاب شدند. همانگونه که اوج مسافرت‌های اروپاییان به ایران روزگار صفوی، زمان پادشاهی شاه عباس اول بود چنین روندی، در زمان قاجاریه به هنگام زمامداری ناصرالدین شاه بروز نمود زیرا این دوره نیز از نظر آنها به نوعی روزگار آرامش به شمار می‌آمد لذا امکان آن فراهم آمده بود تا از راه گفتگو با اولیای امور و دولتمردان به امتیازات آب و نان داری رسید. این روند تا مرگ ناصرالدین شاه ادامه یافت هر چند که باید تأکید نمود حضور هیات‌های اروپایی تا پایان فرمانروایی قاجارها و پس از آن نیز تلاوم یافت.

حضور اروپاییان در ایران روزگار قاجار از نگاهی دیگر، متفاوت با حضور آنان در ایران زمان صفوی می‌باشد که این تفاوت در نوع حضور هیات‌های سیاسی نهفته است. در ایران عصر قاجار بتدریج

یادبودهای روششوار در بردارنده یک دیباچه نسبتاً بلند (۴۶ صفحه) و بیست و پنج فصل است. در دیباچه این اثر نویسنده به ارائه تصویری کلی از ایران می‌پردازد. جملات آغازین این دیباچه و این تصویرگری نومید کننده است چرا که خواننده چنین می‌پندارد قصد نویسنده به تصویر کشیدن همه نقاط منفی ایران و ایرانی بوده است. خشکی خاکه خوراک نفرت انگیز، کوچه و خیابان چرکین و کثیفه گدایان رنجور، خدمتکار چلمن و نادرست که صاحبکار خود را سرکسبه می‌کند (صص ۱۲-۱۱). اما این نومیدی چندان به درازا نمی‌کشد که آهنگ گفتار دگرگونی می‌یابد و نویسنده آنچه را بیان نموده مربوط به نگاه اول میلند چرا که درنگ بیشتر در این سرزمین باعث شناخت زرفخر جامعه و مردم ایران می‌گردد. با این نگاه نوم ایرانیان «... مردمی اند قناعت پیشه بردبار، شکیبا و پاهوش. و اگر کشورشان به ویرانی می‌رود گناه آن نه به دوش مردم است و نه نهادهای مملکت...» (ص ۱۲).

بخش بیشتری از این دیباچه به شرح جغرافیای ایران ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نقاط گوناگون ایران اختصاص یافته که مؤلف از آنها دین نموده است. شهرهای عمده چون تبریز، زنجان، قزوین، تهران، همدان، بروجرد، اصفهان، یزد، کرمان، بندرعباس، لار و شیراز مورد بازدید او قرار گرفته‌اند که افزون بر گزارش چگونگی سفر به این مناطق، راههای ارتباطی، منازل بین راهی، شیوه پذیرایی در کاروانسراها و یا روستاهای بین شهرها و نا امنی راهها آگاهیهای جالب توجهی از زندگی در ایران ارائه میدهد. برخی از این آگاهیها عبارتند از: بازرگانی و کالاهای مورد معامله در تبریز (ص ۱۳)، پیامد شورش بابیان برچهره شهر زنجان (ص ۱۴)، جمعیت بیست‌هزار نفری قزوین و رواج سفالگری در این شهر (ص ۱۵)، توصیف تهران به عنوان پایتخت (ص ۱۵)، بهای برخی کالاهای خوراکی در همدان و ترکیب جمعیتی در این شهر، وجود اقلیت‌های مذهبی، اشتغال یهودیان همدان به حفاری‌های غیر مجاز در جستجوی اشیای عتیقه و شیوه کار آنان و از جمله ضرب و جعل سکه‌های ناسره که این شهر باستانی را در نظر نویسنده «ارض موعود عتیقه‌چی‌ها و عتیقه فروش‌ها» مبدل ساخته است (صص ۱۶-۱۵)، چیت‌سازی بروجرد و شکایت از رفتار نه چندان مهرآمیز عوام بروجرد با نویسنده که سرانجام منجر به دخالت نیروهای حکومتی برای دفاع از یک تبعه خارجی می‌گردد (صص ۲۱-۱۹). دلبستگی ایرانیان به انجام سفرهای زیارتی از مواردی است که مورد توجه روششوار قرار می‌گیرد. او این دلبستگی را ناشی از سبکباری آنها در مسافرتها و نداشتن دغدغه هزینه راه میلند چرا که ایرانی هیچ‌ندارد که او را به مکانی دل‌بسته کند و او برای تأمین هزینه سفر دست به خرید و فروش اندک کالاهایی می‌زند که همراه دارد و یا در نهایت از دیگر مسافران طلب صدقه می‌نماید و یا در حالت بهتر با خدمتکاری برای مسافران ثروتمند سرانجام خود را به مقصد میرساند (ص ۲۲).

بی‌اعتنایی ایل بختیاری به فرامین حکومتی (ص ۲۳)، توجه بیش از اندازه ایرانیان به تشریفات بیهوده و از جمله آب و تاب دادن بیش از اندازه به مراسم استقبال به صرف آنکه یک اروپایی و البته با نامه حکومت مرکزی وارد قلمرو حاکمی شده که تا بلیه‌مجددی است برحرف کت دو گوینو بر آنکه: «در سفر به بلخوزمین پر در دسترترین چیزها استقبال است» (ص ۲۵)، بی‌توجهی به آثار تاریخی باقیمانده از عصر صفوی در اصفهان (ص ۲۶)، وضعیت صنعت بازرگانی و کشاورزی در اصفهان (صص ۲۷-۲۶)، شرح و توصیف یزد که آنرا با جمعیت ۶۰ تا ۷۰ هزار نفری اش صنعتی‌ترین شهر ایران میدانند و از این رو یزد را منجست ایران می‌نامد که اگر کمبود آب و جاده‌های مناسب

بر سر راه توسعه‌اش نبود یقیناً وضعیتش از آن‌هم که بوده بهتر می‌شد. (صص ۲۷ - ۲۹).

دشواری‌های سفر در کویر به سبب خرابی کاروانسراها و شوری اندک آبی که یافت می‌شده برای رسیدن به شهر کرمان که آن را به پشت‌های او ویران‌توصیف می‌نماید (ص ۳۱) و بررسی علل این خرابیها، با این همه روششوار کرمان را شهری می‌بیند که استعداد رشد صنعت و بازرگانی را دارد چرا که پشم‌گوسفندان دو ایالت بلوچستان و سیستان به منزل مواد خام کارگاههای شالیافی و پارچه‌افی این شهر می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و افزون بر آن آب و هوای خوش نیز زمینه را فراهم‌تر می‌نماید و از سوی دیگر کرمان پوشیده از ویرانه‌های قدیمی است که ارض موعودی برای باستان‌شناسان می‌باشد (ص ۳۳).

شرحی بر طوایف مختلف بلوچ که در منطقه بین کرمان و بندرعباس بیشتر بوده‌اند (صص ۳۷-۳۴) بندرعباس نقطه پایان سفر به جنوب برای روششوار بوده است که از آنجا مسیر سفر را به سوی شیراز تغییر میدهد. اما آنچه را که از توصیف این ناحیه بیان می‌نماید نشانگر روند تدریجی ویرانی و انحطاط در سرزمینی است که روزگاری نه چندان پیشتر یعنی در زمان صفویه یکی از بنادر پررونق ایران به شمار می‌رفته است. نویسنده بویژه وضع هرمز را به خوبی بیان می‌کند او نیز نمی‌تواند آن‌ه خود را از دیدن هرمز پنهان دارد، هرمزی که روزگاری نگین جهان به شمار میرفت از نظر روششوار مرده است به کلی مرده و در میان تمام نقاطی که دیده هیچ جای بیشتر از خواجه‌های هرمز اندوهگینش نساخته است (ص ۳۸).

لار که استعداد کشاورزی آن بیش از هر چیز مورد توجه قرار می‌گیرد و به ویژه صادرات چهار هزار تن تنباکو در هر سال که منبع درآمد عملی برای مردم این شهر به شمار می‌آید (ص ۴۱). شیراز بیش از دیگر شهرهای ایران مورد توجه روششوار قرار می‌گیرد، شهر شعر و هنر، که مجنوبش می‌شود و آنچه بیش از همه در این اوصاف ظاهری مشاهده می‌شود وضعیت اجتماعی شهر و نفوذ و قدرت خانواده حاجی قوام است که «گویی تنها برای این آفریده شده که بالای جان ایرانیان باشد.» (ص ۴۲) و افزون بر اینها آثار باستانی شهر شیراز و مناطق پیرامونی نیز نقوشی پابرجا بر ذهن روششوار برجای می‌نهد که او دینار از این مناطق را به همه توصیه میکند چرا که این مناطق نه مصر است و نه یونان. اما هم به زیبایی این است و همه به شکوه مندی آن (ص ۴۵). روششوار با ترک شیراز بار دیگر رو به اصفهان می‌آورد و از آنجا از طریق نطنز و کاشان و قم بار دیگر به تهران باز می‌گردد. نویسنده از سفالگری نطنز، مسگری و ابریشم بافی کاشان، وفور زترین در قم مطالبی می‌آورد که با افسانه و واقعیت درهم آمیخته است (صص ۴۷ - ۵۰).

نویسنده دیباچه مفصل خود را با شرح کوتاهی از چگونگی سفر به مازندران و بازرگانی برخی تجربه‌های سفر به ایران برای دیگرانی که قصد سفر به این سرزمین را دارند و از جمله چگونگی انتخاب وسیله مسافرت نوع غذا، سعی در فراگیری زبان فارسی به پایان می‌برد (صص ۵۶-۵۳). روششوار در نهایت مسافرت به ایران را با وجود همه دشواریهای که بر سر راه مسافر است دلپذیر می‌داند چرا که «ایران سرزمینی است که همه چیزش در خور دین است هم مردمش وهم هر چیز دیگرش» (ص ۵۵). ، دشواریهای سفر به ایران را هوای باز و لطیفه ارزانی هزینه‌های سفر و زندگی آزاد تا حدودی کاهش میدهد. این ساده انگاری سرانجام نویسنده را به مقایسه دو نوع زندگی ایرانی و اروپایی می‌کشاند و این ارزیابی که ایرانیان هیچگاه از زندگی در اروپا لذت نخواهند برد چرا که دل‌پایسی‌های خوار و خودخواهانه زندگی مدرن برای آنان که به لذت در زندگی

بی‌دغدغه کودکانه خود دل‌خوش داشته‌اند دشوار می‌نماید (ص ۵۵) و یا اینکه از سنگینی قواعد و قوانینی که اروپاییان برای زندگی با نظم خود نه‌لاندند دچار نفس تنگی خواهند شد (صص ۱۱۸-۱۱۷).

پس از دیباچه، نویسنده به بررسی نهادهای مختلف حکومتی و وضعیت جامعه ایرانی می‌پردازد که هر فصل اختصاص به موضوعی خاص می‌یابد مانند «دولت و حکومت»، «ساختار مدنی و قضایی» و... برای کسانی که بخواهند ایران عصر ناصری را به نقد و بررسی بنشینند مطالعه فصول بیست و پنج گانه آگاهی‌های با ارزشی را در اختیار آنان قرار میدهد که جای آنها در اغلب کتب تاریخی مربوط به آن ایام خالی است. آنچه که بر ارزش این آگاهی‌ها می‌افزاید آنست که این مطالب نه از زبان یک مسافر ماجراجو یا سوداگر مال‌انگوز بلکه از زبان یک دیپلمات فرانسوی به رشته تحریر کشیده شده که به جهت پیوند ملوم با دستگاه‌های حکومتی دست کم در مورد حکومت ناصرالدین شاه و نهادهای حکومتی آن دوره کمتر به خطا رفته است. حکومت استبدادی قاجار به شکل سلطنتی موروثی، پارچه پوشیدگی که وصله پینه هم بر نمی‌دارد (ص ۵۸) و در رأس آن پادشاه قرار گرفته است... یک مستبد بی‌کم و کاست که هر چه بخواهد می‌کند، بی‌آنکه نظارت و پرس و جویی در کار باشد... (ص ۵۷). چنین حکومتی گرفتار ظواهر است تشریفات زائد و ادا و اصول‌هایی بیهوده برای نمایش قدرت و طبیعتی خواهد بود که در چنین وضعی، وزیرانی در مرتبه‌موم پس از شاه قرار می‌گیرند که «... وظایف و اختیارات هیچ کدام معین نشده است...» (ص ۵۹) و همه آنها به‌لقاب و عناوین خود دل‌خوش داشته‌اند، عناوینی خودپرستانه و غرورآمیز که آنها را چنان آسان بدل و بخشش می‌کنند که فکرش را هم نمی‌توان کرد (ص ۶۲). وزیر ایرانی چاره‌ای جز تسلیم در برابر اراده ملوکانه‌نم‌نارذ ضمن آنکه باید برای بقای خود به انواع حیل دست یازد چرا که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که «... از خود ارباب تا پایین‌ترین خلمه او همه در کار بند و بست و نوز و کلک چینی و بده و بستاند...» (ص ۶۰) پس دیگر انتظار بیهودهای خواهد بود اگر خواهیم شاهد کار و زبیری لایق و مردمی باشیم.

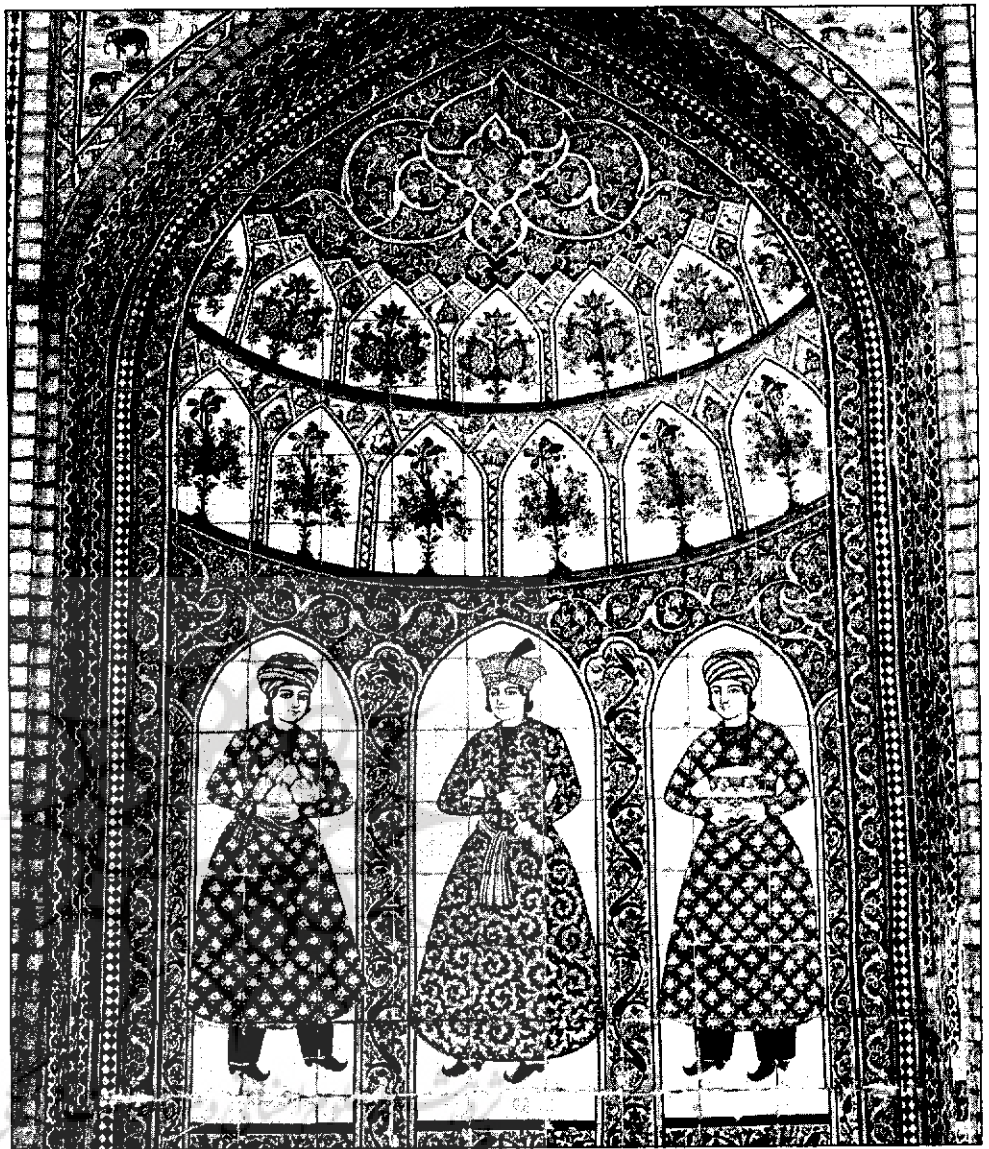
در فصول بعدی نویسنده در یک تناقص گویی آشکار سعی دارد تا اندکی از داوری صریح خود در باره استبداد شاه در ایران بکاهد آنجا که می‌گوید «... شاه ایران - نور از آنچه ما می‌پنداریم - یک سلطان مستبد نیست و اختیاراتش در حقیقت از آن چه ظاهر امر نشان می‌دهد بسیار محدودتر است...» (ص ۱۱۷). و یا اینکه فساد و رشوه خواری وزیران را نافع به حال ملت میدانند: «... بالای رشوه خواری و فساد این و یا آن وزیر یوازیستگان دربار شاه تنها بر سر چند تن فرود خواهد آمد اما در عوض توده مردم در صلح و امن خواهند زیست و بیش از آنچه از دست بدهند به جنگ خواهند آورد...» (ص ۱۲۱)، و بنابراین این دو مورد به ذکر عواملی می‌پردازد که می‌توانند قدرت شاه را محدود نمایند (صص ۱۲۶-۱۲۲). اما همه اینها نمی‌تواند از تلخی استبداد در کام ایرانیان بکاهد چرا که این تفسیر فقط توجیهی در جهت کاهش این تلخکامی است. آن هم در ذهن خواننده اروپایی و گر نه ایرانی همه اینها را به جان خویش چشیده است.

نابسامانی در ساختار مدنی و قضایی را ناشی از کشاکش بین روحانیت و حکومت میدانند چرا که روحانیون قضاوت را حق خود می‌دانستند در حالی که شاه برای اثبات قدرت خویش قضاوت و آیین دادرسی راویژه خود ساخته است و صلاحیت روحانیون در این زمینه را به «... تحریر و ثبت و ضبط اسناد معاملات و ازدواج و طلاق و امور مربوط به احوال شخصیه...» (ص ۶۶) محدود نموده است یا این همه روحانیون همچنان معارض قدرت شاه در امور قضایی

◀ آنچه که بر ارزش آگاهی‌های کتاب می‌افزاید آنست که این مطالب نه از زبان یک مسافر ماجراجو یا سوداگری مال‌اندوز بلکه از زبان یک دیپلمات فرانسوی به رشته تحریر کشیده شده که به جهت پیوند مداوم با دستگاه‌های حکومتی دست کم در مورد حکومت ناصرالدین شاه و نهادهای حکومتی آن دوره کمتر به خطا رفته است.

◀ روش‌شوار از شخص خودش هیچ ننوشته، در اینکه در ایران چه می‌کرده، ایام شش ساله سفرش را چگونه سپری کرده، ماموریتش چه بوده و به ویژه شرح روابط ایران و فرانسه با توجه به دسترسی وی به اطلاعات سفارت در این ایام، واقعا خالی است.

→ شیراز  
کاشیکاری‌های عمارت نارنجستان قوام  
عصر قاجار



خیالی است که هر کس به خود حق می‌دهد که مالش را بخورد و حقش را پایمال کند. چه بسا توان گفت که در ایران دزدیدن مال دولت‌تتها چیزی است که سروسامان گسترده و همگانی دارد...» (ص ۸۳). تاسف و دریغ آنکه به سراغ آدمی می‌آید که دزدی هم در جامعه نهادینه شود و دولت با آگاهی از آن حقی برای خریدها و بیجه دزدها هم‌الیات تعیین کند (ص ۸۳). هر چند که این نوع مالیات‌هم مانند دیگر انواع و اقسام مالیات‌ها وصول نشود و دردست انداز چک و چانه زدن مامورین و مردم به فراموشی سپرده شود و نهایتاً دولتی می‌ماند بی درآمد که توانایی هزینه ارائه خدمات به مردم را ندارد و هر چیز باید به ذات خود متکی باشد و یا به جود و کم‌تر و متحملان که می‌خواهند باقیات صالحاتی برای خود باقی بگذارند.

شناخت جامعه ایران بدون شناخت ایلات و عشایران امکان‌پذیر نیست زیرا بخش عمده‌ای از تاریخ ایران بدست آنان شکل گرفته است. روش‌شوار بخشی از خاطرات خود را به بررسی شیوه زندگی، پیوند طوایف و قبایل با رهبران، رابطه متقابل بین آنان و رابطه ایلات و عشایر با حکومت اختصاص داده است. در این خصوص چهار قوم عمده یعنی ترکه عرب، لرو بلوچ مورد توجه او بودند. او مردم ایلات را دایره‌ای گسترده می‌بیند با قوت‌ها و ضعف‌های خاص خودشان، خوی جنگاوری که هم‌زمانشان است و دلاوری را به بی‌باکی می‌کشاند

درد تعیین رقم مالیاتی ناگزیر یا از اراده خود سرانه پادشاه پیروی می‌کند یا از یک روش جافته» (ص ۷۵). چنین برخوردی و درجایی که بین درآمد و هزینه‌ها هیچ ربطی نیست دولت و ملت را در یک تقابل آشکار قرار می‌دهد که برخورد شیر و دیگر جانوران را در ذهن نتاعی می‌نماید که همه ملت موظف به تامین رفاه و آسایش طبقه حاکم می‌باشند و آنچه اهمیت ندارد زندگی اکثریت مملوک است. تعیین آنچنانی میزان مالیات توسط شاه لاجرم نحوه دریافت آن را نیز به سلاطین شخصی مامورین حواله خواهد داد و از اینجا رویارویی مردم و مامورین شکل می‌گیرد. مردم برای فرار از پرداخت میزان مالیات تعیین شده و مامورین برای افزودن بر آنچه مقرر است که بستانند زیرا از این راه باید افزون بر تامین میزان مالیات تعیین شده برای خود نیز مداخلی بیابند. نتیجه طبیعی چنین روندی درگیری‌های مکرر میان فرارشان حکومت و مردم، فرار اغلب روستاییان از مسکن خود و یا به کار بستن انواع ترفندها برای شانه‌خالی کردن از بار مالیاتی که گردن‌هایشان دیگر تاب تحمل آن را نداشت بود. اگر چه فرجام کار کنار آمدن مامورین و مردم است و آنکس که بیشترین ضربه را متحمل می‌شود دولت است چرا که آنچه وصول می‌شد نه همه به کیسه دولت می‌رود که همه مردم و هم‌مامورین حق خود می‌دانستند که بر سر دولت کلاه نهند. «در ایران دولت یک موجود

باقی‌مانند و هر از چند گاهی به چالش با حکومت پرداختند. شرع و عرف دو مرز نهایی قضاوت و تدرسی در عصر ناصری بوده که در پاره‌ای موارد برخی نهادهای دیگر امکان عبور از مرز شرع و عرف را برای خاطیان فراهم می‌آورد که از جمله آنها بست‌نشین، حق قضاوت برای پروسای ایلات و عشایر و سفارت خانه‌های خارجی می‌باشند. با این همه روش‌شوار از زمره اندک افراد خارجی است که به تعریف از پلیس مسئول امنیت شهر تهران می‌پردازد زیرا به زعم او در ایام اقامتش در تهران کمتر دزدی بزرگ دیده است و یا اینکه دزدی از چنگال داروغه بگذرد و بدین جهت «... شگفت‌آور است پلیسی که این اندازه کارایی دارد به مردم ستم نمی‌کند و زور نمی‌گوید...» (ص ۶۹). این دلوری با آنچه که دیگران درباره نظم و امنیت عصر ناصری بیان داشته‌اند متفاوت است لذا از این نظر در خور توجه و نگرش بیشتر است.

به هم ریختگی نظام پولی و مالیاتی از جمله مشکلات حکومت در عصر ناصری بوده که پاره‌ای از این مشکلات ریشه‌های هم‌زمان تاریخ کشور ما می‌باشند و همچنان لاینحل نیز باقی مانده‌اند. از جمله این مشکلات شیوه مالیات‌گیری است که به دلخواه شاه و با بهره‌گیری از عرف بوده است چرا که «... مملکتی که در آن نه ثبت املاک هست و نه ثبت احوال و نه هیچ راهی برای درآمد کشاورزی وجود



تهران - دروازه دولاب ↑

روششوار پنهان مانده و به راحتی از کنار آن گذشته است. پس بی سبب نیست که شاه برای اداره کشور نمی توانست به دانش آموختگان ملارس عمومی و مکتب‌خانه‌ها که شمارشان از حساب بیرون بوده (ص ۱۰۲) تکیه کند و مجبور شده برای تامین کارمندان دستگاه اداری کشور مدرسه دولتی با آموزشی اصولی ترو سودمنتر دست یازد (ص ۱۰۵). در کنار انواع و اقسام مکتب خانه‌ها و ملارس مخصوص مسلمانان، فرق‌گوناگون غیر مسلمان نیز اجازه دایر نمودن ملارس خاص خود را داشتند که نشان «بردباری ایرانیان در امر دین، و تاب آوردن عقاید دیگران...» (ص ۱۰۵) است.

روششوار بخشی از خاطرات خود را به خدمتکاران خانگی اختصاص می‌دهد موضوعی که شاید در نگاه اول چنان جالب نباشد اما برای شناخت جامعه آن روزگار، جایگاه خاص خود را می‌یابد. بویژه آنکه «در جامعه‌های آسیایی خدمتکاران خانگی جایگاهی چنان بزرگ دارند که درباره آن نمی‌توان هیچ نوشت...» (ص ۱۰۸).

اگر امروزه خدمتکاری خانگی کاری دون‌شان در جامعه ما محسوب می‌شود اما در آن دوره چنین نبوده و شغلی پر طرفدار و شریف به شمار می‌آمده چرا که «... از خدمتکاری به همه چیز توان رسید...» (ص ۱۱۰). که این خود آفتی برای جامعه ایران است، تهی شدن روستاها از جمعیت و رها کردن زمینهای زراعی به امید یافتن کاری در یک خانه اربابی (ص ۱۱۴). که این فقط بخش اندکی از زیان ناشی از این طرز تفکر در جامعه ایران به شمار می‌آید. نویسندگان خدمتکاران خانگی ایرانی و هم‌تایان اروپایی آنان در عصر قاجار را مورد مقایسه قرار می‌دهد. (صص ۱۱۰-۸۰) و آنگاه به تفصیل درباره خدمتکاران ایرانی و میزان اهمیت و نفوذ آنان می‌پردازد. در جامعه‌ای که هیچ چیز بر جای خود قرار ندارد و «... همه می‌توانند به هر شغل و مقامی دست یابند...» (ص ۱۱۰) خدمتکاران نیز این اجازه را می‌یابند که از کاهکشی به کپه‌کشان رسند از غلیان برداری کمپست‌ترین کار در شغل خدمتکاری بوده است به حکمرانی ایالات و ولایات نیز دست یابند (ص ۱۱۱). این چنین بوده است که افراد برای خدمتکاری بزرگان سر و دست می‌شکنند و هر آب‌بیار و غلیان برداری حس جاه‌طلبی‌اش بیدار می‌شود (ص ۱۱۲) و بانیرنگ‌بازی و کلک‌چینی و چشم داشتن به پارتی بازی و نور چشمی پروری بدانجا خواهد رسید که تصورش راهم به ذهن راه نمی‌داند (ص ۱۱۰). نویسنده درجایی دیگر این روند را نوعی دموکراسی می‌بیند (ص ۱۱۴) اگر هم خدمتکاران سوادای قدرت نداشته باشند از راه‌های گوناگون به درآمدهای هنگفت خواهند رسید که از قبل شغل‌شان تلکه میکند (ص ۱۱۳) و همین گروه‌اند که «... علت اصلی آشفتنگی و رشوه و فسادند که ایران را به خاطر آن به حق سرزنش می‌کنیم...» (ص ۱۱۳). راه‌هایی از این فساد دامن‌گستر را روششوار در مسافرت گسترده ایرانیان به اروپا می‌داند که شاید آنان با دیدن زندگی اروپایی به کارهای بزرگ و بر ترامپروی آوردند و در پی آن خانه‌های بزرگان از خدمتکاران تهی گردد (ص ۱۱۶).

اگر چه این نیز بنابه اقرار خود نویسنده نمی‌تواند راه چاره اساسی باشد چرا که آب و هوا و مرز و بوم آسیا و تفکر شرقی همواره انسان را شرقی به بار می‌آورد (ص ۱۱۵).

فصول نهم تا سیزدهم از مطالب کم‌جانبه برای خواننده ایرانی به شمار می‌آید چرا که اطلاعاتش برای او تازگی ندارد. دو فصل نهم و دهم با عناوین «خلاصه فصول پیشین» و «سوداگری در سرشت ایرانیان است» کلی‌گویی‌هایی از تاریخ ایران است و بویژه فصل دهم که مطالب آن با عنوان اعلام شده همسازي ندارد و بیشتر به ذکر حوادث مهم تاریخ ایران پرداخته است. فصل یازدهم با عنوان «کشاورزی» اگر چه بیانگر وضع کشاورزی در عصر ناصری است و

پزشک نخستین را کنار گذاشته به داروی پزشک دوم می‌پردازد...» (ص ۹۶).

سواد آموزی و تعلیم و تربیت نیز مانند اغلب نهادهای اجتماعی مستقل از دولت و برکنار از نظارت آن بوده است. به نظر روششوار این امر اگر چه باعث آزادی کامل سواد آموزی در ایران می‌شود (ص ۱۰۱) اما سبب نزول کیفیت آموزش خواهد شد و هر کسی به خود اجازه خواهد داد تا وارد در این عرصه بی‌صاحب و متولی گردد: «هر ملایی می‌تواند مکتب خانه دایر کند. نه نیاز دارد از جایی اجازه بگیرد و نه تکلیف دارد که بر شایستگی خود برای این کار سندی نشان دهد. اگر اوسواد کافی برای درس دادن نداشته باشد کار مکتب‌خانه نخواهد گرفت و بچه‌ها را پدر و مادران به مکتب‌خانه‌های دیگر خواهند برد...» (ص ۱۰۱). سواد هم نزد ایرانیان فقط به خواندن محدود می‌شده همراه با اندکی از تاریخ افسانه‌ای ایران و چند قطعه شعر از شعرای بزرگ ایرانی که میشدند کل آنچیزی که در مکتب خانه‌ها به کودکان آموزش میدادند (ص ۱۰۲). این روند اگر چه به افزایش تعداد باسوادان به زعم نویسنده می‌افزاید تا بدان حد که میزان آن از فرانسه هم فراتر می‌رفته (ص ۱۰۲).

اما آیا میتوان شیوه آموزش و بهره‌گیری از خدمات با سوادان در ایران و فرانسه را با یکدیگر مقایسه نمود؟ این نکته‌ایست که از دید

وی‌برو و گستاخشان می‌نماید، مهمان نوازی و گشاده‌دستی، هوش سرشار آنان، هر چند نیروی خیالشان بر توان اندیشیدن غلبه می‌یابد بدین جهت بیشتر آنان جنگاور و شاعرند تا فیلسوف و اداره‌کننده سرانجام میل به تهاجم و غارتگری و ستیزه جویی را در سرشت ایالاتو عشایر می‌بیند (صص ۸۹ - ۹۰) که این خود نیز می‌تواند دغدغهای باشد برای پژوهشگری که قصد بررسی در چند و چون تاریخ اجتماعی ایران را در سر دارد.

ارتش کمترین توجه روششوار را به خود جلب نموده است. زیرا به اشارهای کوتاه از کنار آن می‌گذرد و این خود سوال برانگیز است چرا که بیشترین توجه بیگانگان و آنها هم از نوع دیپلماتیک آن قاعدتا می‌یابد معطوف به ارتش کشور محل مأموریت آنان باشد. شاید حقارت ارتش عصر ناصری و فقدان ارتشی منظم و واقعی توجیحی در کم توجهی روششوار باشد. او خود علت نابسامانی در ارتش ایران و بویژه شکل نگرفتن نهادی آن را در ناپایداری ایرانیان در افکار و خواسته‌ها و دست بنامان دولت‌های گوناگون شدن برای سروسامان دادن به ارتش می‌داند (ص ۹۵). در چنین وضعیت فکری و فرهنگی بی‌نتیجه بودن همه اقدامات آنها نیز امری طبیعی می‌نماید «... همچون بیماری که از نخستین داروی طبیب امید شفا دارد که چون برآورده نمی‌شود به دنبال پزشک دیگر رفته داروی

بویژه انواع و اقسام محصولات به عمل آمده را شرح میدهد (صص ۱۴۱-۱۴۲) اما آن نیز شاید به داتعه خواننده اروپایی خوش آید که از چگونگی کاشت داشت و برداشت برخی محصولات کشاورزی در ایران آگاهی یابد. چنان که خود روششوار مقصود از شرح این بخش را بیان نظم و دقت ایرانی در امر کشاورزی بر پایه اقلیم موجود میداند: «هن این ریز و درشتها بر شمرده تا نشان دهم که ایرانیها با چه دقتی بر زمین کار می کنند. نظم و انضباطی که در هر یک از کارهای زراعی به کار می برند نشانه پایدار بودن اقلیم ایران است...» (ص ۱۴۰).

در فصل دوازدهم جز آگاهی بر قیمت انواع چارپایان در آن دوره که مفید به حال تاریخ اقتصادی می باشد و اینکه در آن دوره هم قصابان موظف بودند کشتار گوسفند را در کشتارگاه انجام دهند و در غیر این صورت جریمه دو و نیم ریالی در انتظارشان بوده است (صص ۱۴۳-۱۴۲). مطلب قابل توجهی به چشم نمی خورد. در فصل سیزدهم با عنوان «فراوردهای طبیعی» اشارهای گذرا به وضعیت معادن دارد و اعتراف نویسنده به نداشتن تخصص و سررشته در این زمینه آنچه را که ذکر نموده از زبان میرزا کاظم نامی است که تحصیل کرده پاریس و مدرس مدرسه دارالفنون بوده است. (ص ۱۴۶) فصول چهاردهم تا هفدهم به بیان اوضاع اقتصادی ایران در آن روزگار و با عناوین «سوداگران»، «وام، اعتبارات مالی»، «اصناف» می پردازد که در خلال این فصول و بهره گیری از مطالب آن میتوان گوشههایی از تاریخ اقتصادی ایران آن دوره را مجسم ساخت. نگاهی گذرا به این فصول به تداعی این نکته یاری می رساند، شیوه کار و زندگی تجار که پیشه آنها را آبرومند و محترم میدانند (ص ۱۵۰). تجاری که در حین کسب و کار خود به گفتوگو درباره مسائل روزمی پردازند و هیچ چیز از تیغ زبان آنها جان سالم به در نمی برد حتی شاه و اهل حرمسرای او (ص ۱۵۰) و با این حالت به جهت پرهیز از گمان بد مردم مجبورند ثروت خود را مخفی کنند و همواره شکل درویشی را در ظاهر حفظ نمایند (ص ۱۵۱).

چگونگی معاملات آنها و رد و بدل کردن پول بین آنها (صص ۱۵۵-۱۵۱). سهولت معاملات نزد بازرگانان با وجود نبود مؤسسات بانکی و اعتباری تا بدان حد که روششوار اذعان می نماید که «... در دنیا کشوری وجود ندارد که در آن به اندازه ایران گردش پول تند باشد و معاملات بازرگانی آسان» (ص ۱۵۳). حاکمیت روح سوداگری بر ایرانیان تا بدان پایه که «... نزد آنها همه چیز صورت داد و ستد به خود می گیرد...» (ص ۱۵۴) یا این همه نبود امنیت اجتماعی برای اقشار گوناگون جامعه این روح سوداگری را وادار به راکد ساختن بخشی از نقدینه خود می نماید یعنی پنهان نمودن نقود و اشیای قیمتی که «... این به سبب بی اعتمادی مردم است به دولت خود بیش از آن به سبب ترس از بی چیزی...» (ص ۱۵۵). طبقات مختلف اصناف همچون تجار بلندمرتبه، پیشهوران، نانواها، قصابها و عطارها و... و چگونگی پیوند میان آنان و همچنین رابطه آنها با حکومت و بویژه در پرداخت مالیاتها، علت تشکیل انجمنهای صنفی که چیزی نبوده مگر آنکه بخوانند... در برابر زادهای و زورگویی حکومت با یکدیگر انجمن کنند...» (ص ۱۵۷) که نتیجه طبیعی زندگی در ایران عصر ناصری به شمار می آید «... در کشوری که حکومت همه قدرت و امکاناتش را در خورنایی و زورگویی به کار می برد. تمام طبقات جامعه برانگیخته می شوند که نیروهای حکومت را از کار بیندازند یا دست کم از تاثیر آن بکاهند برای خود ایمنی به جنگ آورند» (ص ۱۵۷).

پس این نیز ناشی از ساختار حکومتی در ایران است که تأثیری نابجا بر اقتصاد می گذارد و بجای آنکه صنوف و احتیاجها و انجمنها

به تشکیلی برای سامان دادن به حرفه اعضای خود و افزایش سطح تولید مبدل شوند آن «... را تشکیل می دهند تا در برابر جورمامورین حکومت پشت و پناهی داشته باشند...» (ص ۱۶۱). این نیز به رویارویی بین اصناف و حکومت می انجامد و وحدت و انجمن آنها وسیلهای می شود علیه حکومت که هرگاه فشار وارده از سوی دولت بر آنها تحمل ناپذیر می شد از این سلاح برای کاستن فشار دولت سود می بردند. فرجام این چنین رویارویی های بحران های گاه و بیگاه سیاسی، اقتصادی بود.

در فصل هفدهم با عنوان «تجارت ایران با خارج» بار دیگر نویسنده به جای پرداختن به موضوع اصلی، خوباره به حاشیه روی پرداخته و به تاریخنگاری روی آورده و بیشتر به پیشینه روابط ایران و اروپا و بویژه چگونگی این روابط در عصر صفوی تکیه نموده است بخشی از این فصل به آغاز روابط ایران و فرانسه و ادامه آن تا عصر فتحعلی شاه اختصاص یافته است و آن چه جایش خالی است چگونگی انجام امور بازرگانی ایران با خارج در همان ایامی است که نویسنده در ایران به سر می برده یعنی عصر ناصری.

کم توجهی ایرانیان نسبت به نظم و نبودن قانون و مقررات در همه زمینهها که یکی هم فقدان قوانین کارگری بوده و بویژه تعطیلات بیش از اندازه سبب شده تا روششوار کارگر ایرانی را خوشبختتر از همتایان اروپایی خود بداند (ص ۱۷۰) چرا که در اغلب مواقع دست از کار می کشند و بیشتر اوقات را نیز در تعطیلی بسر می برد و هیچ شنبلی هم برای شروع به کار ندارند (صص ۱۷۱ - ۱۷۰) اما این دوری چندان به صواب نیست، چرا که ظاهراً نویسنده کسانی را که خود کارفرمای خوداند یا کارگران روز مزد که مجبور بوده اند از بامداد تا شامگاه به کار طاقت فرسا و در شرایط بد و گاه غیر انسانی به کار پردازند اشتباه گرفته است. یقیناً وضعیت کار و کارگری در عصر ناصری آنگونه که روششوار به تصویر می کشد نبوده است بویژه وقتی که هیچ آیین نامه و قانونی بر کارگر حکمفرما نبوده (ص ۱۷۳) و هیچ کس در روزهای بیماری به حمایت نمی شتابد و در قبال روزهایی که عملاً به کار نمی پردازد مزدی دریافت نمی کند و یا کار کودکان در کارگاههای نمور و بی نور و... پس چگونه میتوان کارگر ایرانی را خوشبخت دانست آن هم در عصر ناصری. مطالب فصل هجدهم نیز به درنگ بیشتری از سوی خواننده ایرانی دارد.

بحث مربوط به «گمرک» با وجود کوتاهی حاوی آگاهی های ارزشمندی است. دروازه های گمرکی ایران، نحوه ورود و خروج کالا از مرزها و میزان آنها، عایدات دولت از این راه و بویژه فهرست کالاهای صافراتی و وارداتی همه قابل توجه هستند اما آنچه درباره عصر ناصری ناگوار می آید اعتراف نویسنده در پایان این گفتار است آنجا که می نویسد: «... در ایران، حقیقت بی چون و چرا این است که در هیچ چیز نظم و قاعده و صراحت و دقت وجود ندارد یا دست کم هیچ کس به آنها پای بند نیست...» (ص ۱۷۸). بدین جهت آمار وارقایی را که نویسنده ارائه داده باید با احتیاط تلقی کرد با وجود آنکه او برای فراهم آوردن آنها رنج فراوان برداشت «... رنجی که من برای به دست آوردن اطلاعات ناقصی که در این فصل خواندید بردام از زحمتی که برای همه فصول دیگر این کتاب کشیدم فزون تر بوده است...» (ص ۱۷۸). اما چه باید کرد که باز هم روح ایرانی و یکی دیگر از ایرادات ساختاری اخلاق ایرانی حتی اعداد و ارقام را نیز به بازی می گیرد و مورخ پژوهشگر را از دسترسی به اطلاعات درست محروم میگرداند که در نتیجه داوری صحیح در زمینه مورد بحث از میان کتب تاریخی رخت بر می بندد.

شش فصل آخر کتاب یعنی فصل های بیستم تا بیست و پنجم به صنایع و بویژه صنایع ظرفه ایران اختصاص یافته است. نویسنده

طی این فصول کوشید تا نمایی کلی از وضعیت صنایع را بیان نماید. روششوار با آنچه از ایران آن دوره میدانسته رخنه دست آوردهای تمدن اروپایی در ایران را بدان جهت که با ویژگی منش ایرانی یعنی غرور در تضاد است غیرممکن میدانند (صص ۱۸۰-۱۷۹) مگر آنکه سوداگران اروپایی کالاهای خود را آنچنان که باب سلیقه ایرانیان است تغییر دهند (ص ۱۸۰).

اما پیشگویی و پیش بینی او چندان صحیح نبوده است چرا که گذشت زمان خلاف آن را ثابت نموده است. چگونگی ساخت سلاح (صص ۱۸۱-۱۸۰). اوزان، مقیاسها و بویژه عیار و بهای سکه های رایج (صص ۱۸۵-۱۸۴). عدم توانایی ایرانیان در بهره بری از معادن فلزی (ص ۱۸۳). میناکاری و انواع و اقسام آن و اشارهای بر پیشینه این هنر و بیان نظریاتی درباره چگونگی رواج آن در ایران (صص ۱۸۹-۱۸۶). و یاد... نقاشی هایی که کار خود ایرانیها است آدم را به خشم می آورد...» (ص ۱۹۱). تکراری بودن سوزهای نقاشان ایرانی، چگونگی نسخه برداری و آرایش کتب جلدسازی و هنری که در این زمینه به کار می برند و قیمت برخی اقلام و کالاهای هنری (صص ۱۹۶-۱۹۱). رواج کوتاه مدت چینی سازی و سپس عقب نشینی در برابر چینی های ارزان قیمت روسی و در نتیجه روی آوردن هنرمندان ایرانی به بدل سازی چینی (صص ۱۹۹-۱۹۷). حاشیه های در متن مباحث مربوط به صنایع یعنی نگاهی به علت سستی هنر صنعتی در ایران که آن را نیز معطوف به اخلاق و سرشت ایرانی میدانند. روششوار سرانجام با نگاهی به معماری این ایام و پیشینه آن (صص ۲۰۷-۲۰۰) که فرجام خاطراتش به شمار می آید دفتر ایام اقامت شش ساله خود در ایران را می بندد.

خاطرات روششوار و آنچه او از ایران بیان میدارد همانگونه که خود اذعان دارد کمبود فراوان دارد (ص ۲۰۷) که این نیز ناشی از پیچیدگی هایی است که جامعه آسیایی و بویژه ایران دارد (ص ۲۰۸) و یک خارجی هر چند که سالیان دراز در ایران اقامت داشته باشد نمیتواند آنگونه که باید به رمز و راز جامعه ایرانی آگاهی یابد. روششوار هم در زمره این افراد جای میگیرد بدین جهت نباید بر او خرده گرفت که چرا در مواردی با از جاده صواب خارج نهاده است و با ابراز نظری خواننده خود را ملول و یا احیاناً خشمگین می نماید. به هر حال او یک مسافر است هر چند که مدت درنگش در ایران شش سال باشد. او نیز مانند همتایان دیگر خود نتوانسته در میان توده مردم راه یابد و روح ایرانی را آنچنان که باید و شاید درک نماید و این البته ایراد بر لونیست که پیچیدگی ساختار جامعه و تاریخ ایران چنین اقتضا می نماید و جز ایرانی نمیتواند آنچنان که باید به این رمز و راز هزار توی راه یابد. با این همه خاطراتش خواندنی است هر چند ایرادات خود را نیز دارد.

آنچه که بیش از همه جایش در این سفرنامه و خاطرات خالی است و ذهن خواننده جستجوگر همواره بدنبال آنست. آنکه روششوار از شخص خودش هیچ نوشته در اینک در ایران چه میکرده ایام شش ساله را چگونه سپری کرده ماموریتش چه بوده و بویژه شرح روابط ایران و فرانسه یا توجه به دسترسی وی با اطلاعات سفارت در این ایام، واقعا خالی است. با وجود این، خاطراتش میتواند بخشی از کمبود اطلاعات مربوط به عصر ناصری را پوشش دهد و راهگشایی باشد برای پژوهشگرانی که در زمینه این مقطع از تاریخ ایران پژوهش می نمایند.

همانگونه که روششوار سالهای سپری شده عمرش را در ایران در شمار خوشترین سالهای زندگانی اش به حساب آورده (ص ۲۰۷). خوانند خاطراتش نیز بی گمان در زمره لحظات لذت بخش برای خواننده خواهد بود.